پیشخوان

ایران چگونه به اشغال درآمد؟

رازها و رشک‌های حمله متفقین

■ **محمدرضا کائینی**

اثری که هم‌اینک در معرفی آن سخن می‌رود، در پی آن است تا با مددگرفتن از اسناد و مدارک متقن، داستان حمله متفقین را به ایران بازگوید. نویسنده این اثر محمد قلی‌مجد است که آن را به انگلیسی نگاشته و زنده‌یاد علی‌اکبر رنجبر کرمانی، به ترجمه آن دست زده است. مؤلف در دیباچه خویش بر این اثر -که توسط پژوهشکده تاریخ معاصر ایران روانه بازار نشر گشته- در باب موضوع و محتوای آن چنین آورده است:

«۲۵ آگوست ۲۰۱۱، هفتادمین سالروز حمله نیروهای مسلح روس و انگلیس به ایران، با نام رمز عملیات دیدار است. اشغال ایران از سوی متفقین و در پیامد آن، برکناری شاه وقت و جایگزینی ولیعهد او یکی از مهم‌ترین و قابل توجه‌ترین رخدادهای تاریخ معاصر ایران است و در عین حال آنطور که باید و شاید به آن پرداخته نشده است. تاریخ ایران در دوره پیش از ظهور رضاشاه و برآمدن سلسله پهلوی در سال‌های ۱۹۲۰، نسبتاً به خوبی مورد بررسی و مداقه قرار گرفته، اما تاریخ سال‌های پایانی حکومت رضاشاه، نفرت مردم از او حمله متفقین به کشور، فروپاشی سریع رژیم رضاشاه و سقوط او و جانشینی پسرش محمدرضاشاه، عملاً بدون بررسی دقیق باقیمانده و پرده از حقایق و دقایق آن برداشته نشده است. ارزیابی درست و معنادار از رضاشاه و حکومت او، بدون بررسی و مطالعه سال‌های پایانی سلطنت وی و طرز سقوط او ممکن نیست. همچنین ارزیابی درست از دوران محمدرضاشاه، بدون مطالعه و بررسی و تحقیق دقیق درباره آغاز شوم و نکبت‌بار سلطنت او نیز امکان‌پذیر نیست. این کتاب اولین تاریخ دقیق و مستند از این وقایع، به زبان انگلیسی است و امید است، گامی باشد در راه پر کردن این خلأ

وینستون چرچیل در حاشیه شرکت در کنفرانس تهران، با کلاه ایرانی!

آشکار در تاریخ ایران در جنگ‌جهانی دوم. با اینکه از آغاز جنگ‌جهانی دوم، ایران بارها و بارها اعلام بی‌طرفی کرده بود، در سپیده‌دم ۲۵ آگوست ۱۹۴۱، اتحاد جماهیر شوروی و بریتانیا به این کشور حمله کردند. اگرچه پاسخ غیرقابل قبول ایران به اتمام حجت انگلیس و روسیه برای اخراج فوری اتباع آلمان از ایران، دلیل این حمله دانسته شده است، اما روشن است که اساساً پاسخ ایران اهمیتی نداشت و هر پاسخی ایران می‌داد، باز هم اشغال می‌شد و این کشور را گریزی از ورودی نیروهای شوروی و انگلیس نبود. روس‌ها از سه نقطه در دو سوی دریای خزر حمله کردند و فقط ظرف سه روز تمام، شمال کشور، از جمله شهرهای تبریز، رشت و مشهد را اشغال کردند و تا قزوین پیش آمدند و در آنجا پیشروی خود را موقتاً متوقف کردند. نیروهای بریتانیا نیز از سه نقطه در جنوب‌غربی و غرب ایران، وارد خاک این کشور شدند. یک ستون ارتش انگلیس از بصره و ستون دیگر خانقین به ایران حمله کردند. علاوه بر این، نیروهای هوابرد و نیروهای آبی خاکی انگلیسی، بندر شاهپور در خلیج‌فارس را مورد حمله قرار دادند. ارتش و نیروی دریایی ایران کاملاً غافلگیر شدند و نیروی دریایی کوچک ایران نیست و نابود شد! همانند هجوم روسیه، پیشروی نیروهای بریتانیا در ایران نیز تند و سریع بود و نیروهای انگلیسی در کمتر از ۳۶ ساعت، آبادان، پالایشگاه نفت آن و بندرهای شاهپور و خرمشهر را گرفتند و ظرف سه روز تمام، مناطق نفتی ایران در جنوب‌غرب، از جمله شهر اهواز را اشغال کردند. همین ماجرا در منطقه قصرشیرین در استان کرمانشاه نیز تکرار شد و نیروهای بریتانیا در ۲۹ آگوست ۱۹۴۱، ظفرمندانه وارد کرمانشاه شدند. در ۳۱ آگوست سال ۱۹۴۱، عناصری از نیروهای پیروز انگلیس و روسیه در مراسمی در قزوین ملاقات کردند و در واقع دیدار یکدیگر را در ایران جشن گرفتند....»

محمدرضا میرزاده عشقی

«محمدرضا میرزاده عشقی، رضاخان و بسترهای سیاسی یک ترور» در آیینه روایت‌ها و تحلیل‌ها

در مصاف با «اُلدرم و بلدرم» کسی که «جمهوری سواری» می‌کرد

■ **احمدرضا صدری**

روزهایی که بر ما می‌گذرد، تداعی‌گر سالروز ترور محمدرضا میرزاده عشقی، شاعر نامور ایرانی به دستور رضاخان است. در مقال پی‌آمده تلاش شده تا ابعاد گوناگون این رویداد، به مدد پاره‌ای روایات و تحلیل‌ها مورد خوانش قرار گیرد. امید آنکه تاریخ‌پژوهان معاصر و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■ **کودتای ۱۲۹۹، پایان مطبوعات و تیر غیبی که به منتقدان نثار شد**

کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹، با هدف تغییر ساختار سیاسی ایران طراحی و اجرا شد. طبعاً چنین حرکتی، هیچ‌گونه مخالفتی را با خویش بر نمی‌تابید و همه را مطیع یا دست‌کم ساکت می‌خواست. در این شرایط، تقابل با یک استبداد تازه نفس، شجاعت و حتی تهور فراوان می‌طلبید که محمدرضا میرزاده عشقی عملاً نشان داد که از آن برخوردار است و همین نیز مرگ تاریخی‌اش را رقم زد. بسترهای ترور این شاعر نامور معاصر، اینگونه در تحلیل سمیه زمانی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران بازتاب یافته است:

«کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹، آغاز تهدیدها، توقیف‌ها و محدودیت‌های سیاسی برای مطبوعات بود. رضاخان در همان آغاز، اعلامیه‌ای با عنوان حکم می‌کنم، صادر کرد که ماده چهارمش مبنی بر تعطیلی تمام روزنامه‌ها بود. بنابراین جراید بسته شد و در ۱۱ اسفند ۱۲۹۹، سه روز پس‌از انتشار بیانیه دولت، روزنامه ایران برای درج بیانیه‌ها منتشر گردید. پایان حکومت سیدضیاء، با آغاز مجدد فعالیت جراید همراه شد. از این پس سرچشمه تحولات سیاسی و مسببین کودتا، در مرکز توجه روزنامه‌ها و نشریات قرار گرفت. این مباحث تا حدی پیش رفت که رضاخان را به واکنشی جدی در سالگرد کودتا واداشت. وی با انتشار اعلامیه‌ای، به تهدید جراید مبنی بر توقیف و مجازات در صورت تداوم چنین روندی پرداخت و خود را مسبب کودتا خواند. در قسمتی از این اعلامیه، روزنامه‌نگاران به همکاری با کودتا خوانده شدند و به آنان توصیه شد، بیشتر بیندیشند. سپس سختگیری‌های حکومت نظامی شدت یافت و برخلاف قانون، تعدادی از مدیران جراید مورد ضرب و شتم قرار گرفتند. رضاخان پس از کسب مقام نخست‌وزیری و برخلاف اصل بیستم متمم قانون اساسی، مصوب کرد هر شکایت و دادخواهی که در جراید منتشر شود، بدون پاسخ و رسیدگی خواهد ماند. مقابله جدی او با جراید مخالف، به حذف فیزیکی برخی مخالفان انجامید. برای نمونه ترور میرزاده عشقی، مدیر روزنامه قرن بیستم که در شعری با عنوان جمهوری سوار، رضاخان را همچون الاغی تشبیه کرده بود که انگلستان سوارش شده و بدون بر جای گذاشتن ردپایی، اهداف نامشروعش را دنبال می‌نماید. در نهایت نیز او در روز ۱۲ تیر ۱۳۰۳، به تیر غیب گرفتار شد. این ترور به مثابه هشداری برای مخالفان و به ویژه مطبوعات تلقی شد که حداقل کیفر مخالفت با رضاخان را مرگ قلمداد می‌کرد. گویی رضاخان از تنها چیزی که می‌هراسید، انتقاد بود؛ آن هم انتقاد در جراید و در مجلس. به همین خاطر جراید اقلیت را یکباره توقیف و از قلم آنها راحت شده بود. طرفدارانش هم مانع از آن می‌شدند که اقلیت مجلس زبان به انتقاد بگشایند. همچون روزنامه ستاره ایران که در پی اقدام مدرس در جهت استیضاح رضاخان در تاریخ ۸ مرداد ۱۳۰۳، مطلبی با عنوان استیضاح افتضاح منتشر کرد و مدرس و اقلیت مجلس را به چوب عتاب خود راند. بدین ترتیب با ترور میرزاده عشقی و تحولات سیاسی پس از آن جراید مخالف در محاق انزوا فرو رفتند....»

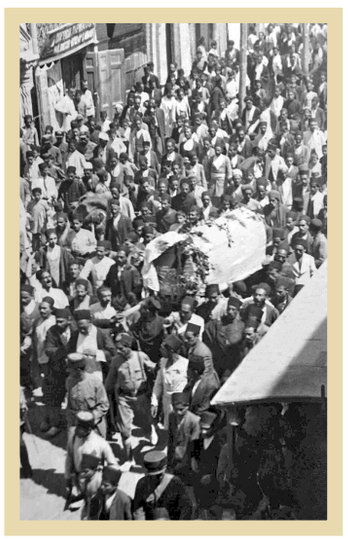

نمایی از تشییع پرشکوه میرزاده عشقی در تهران

> **روز موعود فرا رسید و عوامل ترور میرزاده، به منزل وی گسیل شدند. گزارشگران ماجرا در باب چند و چون رویداد، تقریباً هم داستانند. ضارب اصلی ابوالقاسم بهمن است و از مهاجران قفقازی. شاعر با یک تیر از پای درآمد! خبر به سرعت پخش شد و در شهر شوری آفرید. مردم انزجار خود را از این ترور با شرکت کم مانند در مراسم تشییع وی نمایان ساختند. در مجلس نیز شهید آیت‌الله سیدحسن مدرس و ملک‌الشعرای بهار، پی جوی ماجرا شدند**

■ **مبارزه با رضاخان، عشقی را محبوب کرد**

شهرت میرزاده عشقی، در پی قد برافراشتن در برابر استبداد رضاخانی رقم خورد. با این همه در ادوار پیش از آن نیز می‌توان در ساحت سیاست و فرهنگ از او ردپاهایی یافت. او پیش‌تر در مواجهه با دولت فرمانفرما، با مهاجران همراهی کرده و به تقویت ایشان پرداخته بود. او در فصل اخیر حیات خویش با شهید آیت‌الله سیدحسن مدرس و محمدتقی بهار همگام گشت. هر چند که پیش‌تر با آنان نیز چالش‌هایی داشت و در انتقاد از ایشان اشعاری سروده بود. خسرو معتضد پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، در این‌باره می‌گوید:

«میرزاده عشقی جوانی بود که شهرتش از دوره جنگ جهانی اول آغاز شد. رضاعلی دیوان‌بیگی در کتاب تاریخ مهاجرت نوشته است، او سخت شیفته یک افسر آلمانی شده بود و او هر جا که می‌رفت، میرزاده عشقی دنبال او می‌رفت و برایش اشعار زیادی سروده بود! عشقی اهل همدان و شاعر باذوقی بود. در مقطعی که رجال و بزرگان ایران، حتی آیت‌الله سیدمحمد طباطبایی در اعتراض به دولت فرمانفرما- که طرفدار متفقین بود- به مهاجرت رفتند، میرزاده عشقی هم همراه آنها رفت. متفقین می‌گفتند اگر شما از سیاست طرفداری آلمان دست نکشید، ما تهران را می‌گیریم و احمدشاه را هم بیرون می‌کنیم. حتی احمدشاه می‌خواست پایتخت را به اصفهان ببرد! در مجموع تا آن وقت، آنقدرها شهرت نداشت و مرگش بود که او را مشهور کرد. در این اواخر شاگرد و در واقع تابع ملک‌الشعرای بهار و مدرس بود، هر چند که پیش از آن به این دو نیز حملاتی داشت. هر کسی که قلدری کند مردم از او بدشان می‌آید، رضاخان هم از این قاعده مستثنی نیست. عشقی اول سعی کرد به رضاشاه نزدیک شود، بلکه از طریق آن بتواند بر او تأثیر بگذارد. دشتی هم می‌خواست او را به دیدار رضاخان ببرد، اما سردارسپه او را نپذیرفت. محبوبیت عشقی به خاطر مبارزه با رضاخان بود که مثلاً دندان میرزا حسین‌خان صبا را شکست و دستور داد لطف‌الله ترقی و بسیاری دیگر از اهالی جراید را در قزاقخانه زندانی کنند و بعضی‌ها را هم در گاراژ خانه خودش زندانی می‌کرد! مردم از این کارها بدشان می‌آمد، لذا به مبارزان گرایش پیدا کردند. عشقی به خاطر مبارزه با رضاخان محبوب شد. یک نکته را هم از قلم نیندازم، ملک‌الشعرای بهار دو دوزه باز بود و دائماً عشقی را تحریک می‌کرد. من در جایی نوشته‌ام که قاتل عشقی، ملک‌الشعرای بهار بود. حوادث جمهوری که شکست خورد، یک کاریکاتور در روزنامه‌اش کشید و مردم هم خریدند. گاهی مردم آدم را به نابودی می‌کشند. عشقی را یکی از مأموران تأمینات به اسم بهمن کشت. این کار سرهنگ درگاهی رئیس تشکیلات نظمیه بود که این کار را به خاطر خوشامد رضاشاه کرد. آن تشییع جنازه باشکوه هم به خاطر نفرت از رضا شاه بود....»

> **به اذعان بسا تاریخ‌پژوهان، چند شعر آخر میرزاده عشقی، ترور او را قطعی ساخت. اگر رضاخان تصمیم به کشتن او نمی‌گرفت، طبعاً امثال او تکثیر و نویسندگان مخالف زیاد می‌شدند. فضای اجتماعی نیز برای چنین اعتراضاتی مستعد می‌نمود. با این همه در تاریخ، در باب اینکه اشعار رادیکال عشقی، واقعاً توسط او گفته شده یا محمدتقی بهار، اختلافاتی وجود دارد. به هر روی عشقی تا بدان پایه جسارت داشت که آنها را به نام خویش منتشر و بهای سنگین آن را نیز بپردازد**

■ **ز آنچه کردم، بعد از این بدتر کنم...**

به اذعان بسا تاریخ پژوهان، چند شعر آخر میرزاده عشقی، ترور او را قطعی ساخت. اگر رضاخان تصمیم به کشتن او نمی‌گرفت، طبعاً امثال او تکثیر و نویسندگان مخالف زیاد می‌شدند. فضای اجتماعی نیز برای چنین اعتراضاتی مستعد می‌نمود. با این همه در تاریخ در باب اینکه اشعار رادیکال عشقی، واقعاً توسط او گفته شده یا محمدتقی بهار اختلافاتی وجود دارد. به هر روی عشقی تا بدان پایه جسارت داشت که آنها را به نام خویش منتشر و بهای سنگین آن را نیز بپردازد. زهرا سعیدی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، در این‌باره معتقد است:

«میرزاده عشقی به گفتمان مشروطیت تعلق داشت؛ گفتمانی که دال‌های محوری آن را اموری چون: عدالت، آزادی، برابری، حقوق شهروندی و... تشکیل می‌داد و طبیعی بود که اقدامات استبدادی رضاخان، در تقابل با این گفتمان قرار داشته باشد. میرزاده با علم به این واقعیت به یکی از مخالفان اصلی رضاخان تبدیل شد و عمده مخالفت‌های خود را بعد از اعمال محدودیت‌های سیاسی رضاخان علیه روزنامه‌ها نشان داد. به طور کلی میرزاده عشقی، شاعر میهن‌پرستی بود که عشقش به لیلای وطن، زبانزد همگان بود و به دور از وابستگی سیاسی و تعلق خاطر به بیگانگان، تنها به غم میهن و نه نان و آب می‌اندیشید. برای او احساسات میهن‌پرستی، با آزادی و نابودی استبداد معنا می‌یافت. او به خوبی آگاه بود که هدف رضاخان از اعمال محدودیت علیه روزنامه‌نگاران و طرح مسائلی چون جمهوریت، تنها بهره‌کشی از مردم است، از این‌رو انتقادات خود را با اشعاری تحت عنوان جمهوری سوار و مظهر جمهوری و نوحه جمهوری منتشر کرد. در صفحه اول آخرین شماره قرن بیستم، کاریکاتور مردی خرسوار به تصویر کشیده شده بود که خود را به پای مَشکی رسانده و شیره می‌خورد و در کنار کاریکاتور نوشته شده بود: جناب جمبول بر خر جمهوری سوار شده، شیره ملت را مکیده و می‌خواهد به سر ما شیره بمالد و در صفحه دوم، اشعار جمهوری سواری طبع شده بود که ابیات اول این شعر چنین است:

من مظهر جمهورم
الدرم و بولدرم
از صدق و صفا دورم
الدرم و بولدرم
من قلدر پر زورم
الدرم و بولدرم
مأمورم و معذورم
الدرم و بلدرم
من قائد جمهورم
الدرم و بلدرم

همانطور که اشارت رفت، عشقی به دلیل توقیف روزنامه‌اش توسط رضاخان به مخالفت با او برخاست. گرچه این دیدگاه درست است، اما در کنه این مخالفت، مسئله مهم‌تری وجود داشت. این مسئله ساختار سیاسی حکومت و بیم استبدادی شدن آن به دست رضاخان بود. به عبارتی هرچند چارچوب‌های اداری دولت مدرن مانند: پارلمان، هیئت دولت و وزیران، قانون، انتخابات و احزاب در آن دوره شکل گرفت، ولی این چارچوب‌ها فاقد محتوای مدرن بودند و تنها کارکرد پوششی داشتند تا همان محتوای سنتی و استبدادی را حفظ کنند، به همین دلیل میرزاده عشقی در نقد جمهوری‌خواهی رضاشاه و با طعنه در شعری دیگر چنین شعری گفت:

گفت آن به تا برآید کام من
از رهی کانجا نباشد نام من
گفت جمهوری بیارم در میان
هم از آن بر دست بر گیرم عنان
خلق جمهوری‌طلب را خر کنم
زآنچه کردم بعد از این بدتر کنم

البته میرزاده در انتقاد از رضاخان، روش سیاسی خود را داشت که به تعبیر برخی از تحلیلگران، روشی رادیکال و برگرفته از اندیشه‌های چپ بود. میرزاده با حرارتی تمام از روش‌های رادیکال و انقلابی برای مسلط‌شدن کارگران و زحمت‌کشان دفاع می‌کرد. او در روزنامه قرن بیستم، از منظری چپ و انقلابی به جمهوری رضاخانی حمله کرد و البته جان خود را نیز در همین راه گذارد، چراکه این مواضع پایان کار عشقی را رقم زد و باعث ترور او شد....»

■ **تروری که بر کارنامه رضاخان، لکه‌ای ابدی نهاد**

قزاق برای عبور از بحران‌هایی که پیش روی خویش می‌دید، راهی جز خشونت و ترور تجویز نمی‌کرد. همین امر نیز موجب گشت تا نیل رضاخان به حکومت به مدد چماق و مرگ قلمداد و مشروعیت آن در نزد تاریخ و گزارشگران آن منتفی گردد. بی‌تردید قتل میرزاده عشقی در عداد اینگونه اقدامات بود که برای همیشه در تاریخ ماندگار گشت. رضا سرحدی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، در این فقره آورده است:

«رضاخان از خطراتی که سر راه ترقی سیاسی متوالی او پیش آمد، عبور کرد، اما این عبور به آسانی اتفاق نیفتاد و شهرت او لکه‌دار شد. خود را فردی مستبد و تشنه قدرت جلوه داده بود و مخالفان بی‌درنگ، بر جاه‌طلبی بی‌لجام او تکیه کردند. برخی کارکردها، زمینه را برای بحران در استبدادسالاری وی فراهم آورد. در ۲۷ تیر ۱۳۰۳، مارژور ایمبری که حدود چهار ماه پیش وارد تهران شده بود، توسط مردم به دلیل عکسبرداری از سقاخانه‌ای که زنان نیز در آن حضور داشتند، به قتل رسید. رضاخان مدتی قبل نیز مشکلاتی دیگر نظیر این مورد داشت. حدود دو هفته پیش از آن، مهاجمان ناشناس در تهران، شاعر و روزنامه‌نگار نامی، محمدرضا میرزاده عشقی را به قتل رسانده بودند. عشقی در واپسین روزهای حیات، از در مخالفت با رضاخان وارد شده بود و با اعمال خودسرانه رضاخان در توقیف روزنامه‌ها، به‌شدت مخالفت کرده بود. واقعه قتل عشقی، رضاخان را تضعیف کرده بود. حالا با کشته شدن ایمبری، او نه تنها برای هرج‌ومرج و بی‌قانونی در تهران، بلکه برای برقراری حکومت‌نظامی هم آماج حمله قرار گرفت. از سوی دیگر مدرس و طرفدارانش در مجلس نیز بر آن بودند که با استیضاح و طرح سؤالات در این فرصت مغتنم، تلاش دیگری را برای سرنگونی رضاخان به عمل آورند. آنها می‌خواستند طرح این سؤالات، منتهی به رأی عدم اعتماد به رضاخان شود، اما رضاخان از ابزارهایی برای گریز از این بحران، از شیوه‌هایی دیگر بهره برد و به تثبیت شرایط سیاسی خویش پرداخت....»

■ **و سرانجام شلیک رضاخان به کلمات**

و نهایتاً روز موعود فرا رسید و عوامل ترور میرزاده، به منزل وی گسیل شدند. گزارشگران ماجرا در باب چند و چون رویداد، تقریباً هم داستانند. ضارب اصلی ابوالقاسم بهمن و از مهاجران قفقازی است. شاعر با یک تیر از پای درآمد. خبر به سرعت پخش شد و در شهر شوری آفرید. مردم انزجار خود را از این ترور با شرکت کم مانند در مراسم تشییع وی نمایان ساختند. در مجلس نیز شهید آیت‌الله سیدحسن مدرس و ملک‌الشعرای بهار، پی جوی ماجرا شدند. به نگاشته زهرا سعیدی:

«میرزاده به دستور مستقیم رضاخان و توسط عوامل شهربانی ترور شد. طرح ترور او در ۱۲ تیر ۱۳۰۳ اجرا شد. گفته شده است عوامل شهربانی چند روز قبل از ترور او را زیر نظر داشتند، اما ترور او چگونه انجام شد؟ محمد صدرهاشمی در تاریخ جراید و مجلات ایران آورده است: دو نفر از اشخاص مجهول، به در منزل میرزاده عشقی رفته، دق‌الباب می‌نمایند. کلفت میرزاده پشت در حیاط آمده و سؤال می‌نماید: چه کار دارید؟ می‌گویند: با میرزاده کاری داریم. پس از استعلام و اجازه، در منزل را باز نموده و واردین به اتاق میرزاده وارد و پس از اظهار بهانه‌ای که قبلاً تهیه شده بود، یکی از آنها رولور خود را کشیده، یک تیر به طرف میرزاده شلیک و فرار می‌نماید، گلوله بالای شکم اصابت کرده می‌افتد... بعد از آن وقتی همسایه‌ها متوجه ترور میرزاده می‌شوند، به سوی او رفته و حتی یکی از ضاربان را که ابوالقاسم بهمن نام داشت و مهاجری قفقازی بود، دستگیر کردند. بعد از آن، میرزاده به بیمارستان منتقل شد، اما در نهایت بعد از چهار ساعت تقلا برای زنده ماندن، در ۲۹ سالگی فوت کرد. برخی مدعی بودند که میرزاده، از نقشه ترور خود خبر داشت و توسط یکی از دوستانش در اداره تأمینات، این خبر را شنیده بود. بر این اساس او تصمیم گرفته بود مدتی را در خانه بماند، اما در نهایت نتوانست از نقشه شومی که برایش طراحی شده بود، نجات یابد. با این حال مرگ میرزاده، تأثیر بسیاری بر فضای سیاسی کشور داشت و واکنش‌های فراوانی را برانگیخت. اولین و مهم‌ترین واکنش‌ها نسبت به ترور میرزاده از مجلس و توسط ملک‌الشعرای بهار آغاز شد. او قصد داشت در این‌باره صحبت کند، اما به روایت جعفرقلی سردار اسعد بختیاری: بهار می‌خواست در باب کشته شدن عشقی و نداشتن امنیت مذاکره نماید، اما از طرف رئیس مجلس و به اسم مشکل‌تراشی قانونی جلوگیری شد. لیدر اقلیت که مدرس باشد با آقایان قهر کرده از مجلس خارج شدند، به اسم اینکه چرا نمی‌گذارند وکیل حرف بزند و آزادی وکیل را خفه می‌کنند... اما ملک‌الشعرای بهار نهایتاً توانست در این‌باره صحبت کند. او بیان خود را در مجلس اظهار کرد و قصدش هم این بود که نشان دهد، قاتل عشقی به میل دولت این عمل را انجام داده است؛ چون عشقی از مخالفان دولت بوده و امنیت به این ترتیب وی را از میان برداشته است. او گفت: مدیران جراید حامی اقلیت، عموماً در مجلس بست نشسته‌اند. خوب است دولت قاتل عشقی را که در نظمیه حبس است، مجازات کند. رفیق او را هم که در موقع ارتکاب دو تا بودند، باید دستگیر کند و از این قبیل مذاکرات....»